پیشگفتار مترجم

آلکساندر سرگییویچ پوشکین (۱۸۳۷ـ۱۷۹۹) بحق به عنوان «پدر زبان ادبی روسی» شناخته شده است. نوشته‌های این ادیب بزرگ در آغاز سدهٔ نوزدهم که زبان ادبی روسی دچار بحران و تزلزل شده‌بود، نه‌تنها موجب تثبیت و بقای آن شد، بلکه آن را به اوج زیبایی و فصاحت رساند. پوشکین آغازگر راهی بود که منجر به مطرح‌شدن فرهنگ روس در سطح جهان شد و بدون او آنچه امروز به نام «ادبیات روس» می‌شناسیم، بی‌گمان چهره‌ای کاملاً متفاوت و کم‌مایه‌تر به خود می‌گرفت.

پوشکین در تمام گونه‌های ادبی رایج زمان خود آثاری آفریده است که هریک در نوع خود شاهکار به شمار می‌آیند. شعرهای کوتاه، منظومه‌های بلند روایی، قصه‌های پریان، رمان منظوم، داستانهای کوتاه و بلند منثور و نمایشنامه‌های پوشکین همگی در زمرهٔ بهترین نمونه‌های این قالبهای هنری در ادبیات روس جای گرفته‌اند.

آثاری که پوشکین در قالب نمایشنامه و برای اجرا در تئاتر نوشته است، در تاریخ تئاتر روسیه جایگاه ویژه‌ای دارند. شناخت پوشکین از تئاتر، بسیار عمیق و حرفه‌ای بود و آثاری که او در قالب نمایشنامه پدید آورد، همگی به قصد اجرا روی صحنهٔ تئاتر نوشته شده بودند و علاوه بر زبان درخشان ادبی، از نظر ارزشهای تئاتری و توان بالقوهٔ نمایشی نیز جایگاهی والا یافته‌اند. پوشکین حتی از این هم فراتر رفت و با نقدها و نوشته‌های نظری دربارهٔ تئاتر و نمایشنامه‌نویسی، خود را در این قلمرو به عنوان یک نظریه‌پرداز مطرح کرد و بارها به‌صراحت تأکید کرد که اندیشهٔ اصلاح و نوزایی تئاتر روسیه را در سر دارد.

میراث نمایشی او از نظر تعداد، چندان زیاد نیست: نمایشنامهٔ تاریخی بوریس گادونوف، و مجموعهٔ تراژدیهای کوچک (شامل چهار نمایشنامهٔ شوالیهٔ آزمند،

موتسارت و سالی‌یری، مهمان سنگی و ضیافت به روزگار طاعون) و نیز چند اثر ناتمام. ولی همین آثار کم‌شمار، هم در قلمرو ادبیات و هم در تئاتر، نقش سرنوشت‌سازی برای هنر و فرهنگ روسیه بازی کردند.

اندیشهٔ اصلاح تئاتر روسیه از زمان نوشتن نمایشنامهٔ تاریخی باریس گادونوف (۱۸۲۵) در سر پوشکین بود. او تراژدی را نقطهٔ آغاز اصلاحات تئاتری می‌شمرد و به‌صراحت تأکید می‌کرد: «روح زمانهٔ ما خواستار تغییرات مهم در صحنهٔ تئاتر است.»[۱] و در جای دیگر، دربارهٔ نمایشنامهٔ باریس گادونوف می‌نویسد: «موفقیت یا عدم موفقیت تراژدی من بر تجدید بنای نظام نمایشی ما تأثیر خواهد گذاشت.»[۲] پوشکین در این اثر به دنبال آن بود تا تئاتر را از یک هنر اشرافی و مخصوص طبقهٔ اعیان به شکل آغازین آن (نمایشهای مردمی در میادین عمومی شهر) بازگرداند:

> صادقانه اعتراف می‌کنم که عدم موفقیت نمایشنامه‌ام مرا بسیار متأسف خواهد ساخت، زیرا من کاملاً مطمئنم آنچه به درد تئاتر ما می‌خورد قواعد مردمی درامهای شکسپیر است و نه رسم و رسوم درباری تراژدیهای راسین، و نیز مطمئنم که هر تجربهٔ ناموفق ممکن است روند تجدیدساختار تئاتر ما را با کندی مواجه کند.[۳]

و البته بلافاصله اشاره می‌کند که چندان نیز به موفقیت نمایشنامه امیدوار نیست:

> من اصولاً همیشه نسبت به موفقیت یا ناکامی نوشته‌های خود بی‌اعتنا بوده‌ام، ولی اعتراف می‌کنم که عدم‌موفقیت باریس گادونوف برایم بسیار ناگوار خواهد بود، و البته تقریباً اطمینان دارم که همین گونه هم خواهد شد.[۴]

نگرانی پوشکین از ناکامی نمایشنامه‌اش بی‌دلیل نبود. نوآوری‌های او در این اثر و تفاوت عظیمی که نمایشنامه‌اش با آثار نمایشی رایج و اصول برگرفته از نمایشنامه‌های فرانسوی آن زمان داشت، موجب شد باریس گادونوف هیچ‌گاه در صحنهٔ تئاترهای روسیه به موفقیتی که شایستهٔ نام پوشکین بود نرسد. امروزه

---

1. Пушкин А.С. **Полное собрание сочинений. В 16 томах**. —М., Л.: АН СССР, 1937-1959. — т.11, с.141.

2. Пушкин А.С. **Там же**. с.383.

3. Пушкин А.С. **Там же**. с.140.

4. Пушкин А.С. **Там же**.

اپرایی که مودست موسورگسکی، آهنگساز مشهور روس، براساس این نمایشنامه ساخته است، بیش از اصل اثر پوشکین روی صحنه می‌رود. البته خود این اپرا توان بالقوهٔ فراوان نمایشنامه را برای آمدن به روی صحنه نشان می‌دهد، ولی با این حال، حتی تلاش کارگردانان توانایی مانند مِیِرهولد و دیکی نیز نتوانست باریس گادونوف را به اثری ماندگار در صحنهٔ تئاترهای روسیه تبدیل کند، هرچند در ارزش ادبی آن، و نیز در تأثیری که بر نمایشنامه‌های تاریخی پس از خود نهاد (مثلاً آثار آستروفسکی یا آ.ک.تالستوی)، جای بحثی وجود ندارد.

نگارش باریس گادونوف در دسامبر ۱۸۲۴ آغاز شد و در نوامبر ۱۸۲۵ به پایان رسید، یعنی حدود یک ماه پیش از قیام دکابریست‌ها[1]. در فضای خفقان پس از قیام چاپ این اثر ممکن نبود و نمایشنامه برای نخستین بار در سال ۱۸۳۱ امکان انتشار پیدا کرد. با این حال اجازهٔ اجرای آن روی صحنه تا چند دهه پس از مرگ پوشکین نیز صادر نشد و برای نخستین بار در سال ۱۸۷۰ به اجرا در آمد.

پوشکین در سال ۱۸۳۰ مجموعه‌ای نیز به نام تراژدیهای کوچک آفرید که شامل چهار نمایشنامهٔ کوتاه به نامهای شوالیهٔ آزمند، موتسارت و سالی‌یری، مهمان سنگی و ضیافت به روزگار طاعون بود. سایر آثار نمایشی او، از قبیل پری دریایی و صحنه‌هایی از روزگاران شهسواران ناتمام ماندند.

✧

پوشکین در نمایشنامهٔ باریس گادونوف یکی از مقاطع تاریخ روسیه را برای بازنمایی هنری انتخاب می‌کند که به «دورهٔ آشوب» معروف است: در سال ۱۵۹۸ فیودور، تزار روسیه، از دنیا می‌رود، فرزند خردسال او، ولیعهد دیمیتری، نیز هفت سال پیش از آن به قتل رسیده بود و از این رو برادرزن تزار، باریس گادونوف، به

---

۱. دکابریست‌ها گروهی از اشراف و نظامیان ناراضی از استبداد تزاری بودند که در نوامبر ۱۸۲۵ برای سرنگونی تزار قیام کردند. قیام به علت نداشتن پشتوانهٔ مردمی بسرعت سرکوب شد، پنج تن از رهبران قیام را اعدام کردند و بسیاری نیز به سیبری تبعید شدند، ولی تأثیر فکری و عقیدتی این جنبش تا دهه‌ها بعد در فضای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی روسیه باقی ماند. پوشکین با رهبران دکابریست‌ها دوستی نزدیک داشت، ولی به طور رسمی عضو جمعیت آنان نبود. ــ م.

عنوان تزار انتخاب شد که حتی در زمان حیات فیودور نیز قدرت اصلی حکومت در دست او بود و همگان او را طراح قتل ولیعهد دیمیتری می‌دانستند. چند سال پس از به سلطنت رسیدن گادونوف، راهب جوانی در لهستان اعلام می‌کند که ولیعهد دیمیتری است و با پشتیبانی لهستانی‌ها ارتشی گرد می‌آورد و به روسیه حمله می‌کند. باریس در همان زمان می‌میرد، دیمیتری دروغین مسکو را تصرف می‌کند، پسر باریس را می‌کشد و خود بر تخت می‌نشیند. پس از او نیز سلطنت چندین بار بین افراد مختلف دست‌به‌دست می‌شود تا آنکه در سال ۱۶۱۳ با به قدرت رسیدن خاندان رامانوف‌ها دورهٔ آشوب پایان می‌گیرد. پس از پوشکین، آلکسی کانستانتینویچ تالستوی[1] نیز در نمایشنامه‌ای به نام تزار باریس به توصیف وقایع همین دوره پرداخت. مودِست موسورگسکی، آهنگساز بزرگ روس، نیز در سال ۱۸۶۹ بر پایهٔ متن پوشکین اپرایی به نام باریس گادونوف ساخت که برای نخستین بار در سال ۱۸۷۴ در تئاتر مارینسکی در پترزبورگ اجرا شد و شهرت بسیار پیدا کرد.

پوشکین در توصیف رویدادهای تاریخی در این نمایشنامه به تاریخ مملکت روسیه، اثر بزرگ میخاییل کارامزین تکیه داشت و نوشتهٔ خود را نیز به خاطرهٔ این شاعر و مورخ مشهور روس تقدیم کرد که در سال ۱۸۲۶ درگذشت و مجال خواندن نمایشنامهٔ پوشکین را پیدا نکرد.

پوشکین اغلب صحنه‌های باریس گادونوف را به صورت منظوم (با رعایت وزن و بدون قافیه) سروده است، ولی در ترجمه ترجیح داده شد تا حدّ امکان وفاداری به تک‌تک واژه‌های پوشکین حفظ شود تا خواننده درک درست‌تری از معنا و اندیشهٔ نهفته در اثر به دست آورد. به همین علت سطربندی شعرگونهٔ نمایشنامه رعایت نشد و جملات و گفته‌های شخصیتهای نمایشنامه، پشت‌سرهم و به حالت منثور تنظیم شده است.

آبتین گلکار

---

۱. شاعر و نمایشنامه‌نویس سدهٔ نوزدهم روس. با لف تالستوی و آلکسی نیکالایویچ تالستوی اشتباه نشود. ــ م.

این اثر که الهام‌گرفته از نبوغ نیکالای میخاییلویچ کارامزین است، با احترام و سپاس فراوان به خاطرهٔ او تقدیم می‌شود که برای مردم روس بسیار گران‌قدر است.

آلکساندر پوشکین

صحنهٔ اول

تالارهای کرملین

سال ۱۵۹۸. ۲۰ فوریه. شاهزاده شویسکی و واراتینسکی

واراتینسکی: وظیفه داشتیم با هم از اوضاع شهر خبر بگیریم، ولی ظاهراً چیزی برای زیرنظرگرفتن نیست. مسکو خالی شده. تمام مردم پشت‌سر بطریق راهی صومعه شده‌اند. نظرت چیست، این غائله به کجا ختم می‌شود؟

شویسکی: به کجا ختم می‌شود؟ دریافتنش زیاد سخت نیست: مردم هنوز کمی شیون می‌کنند و اشک می‌ریزند، باریس هنوز مثل دائم‌الخمری که جلو جام شراب نشسته باشد کمی رو درهم می‌کشد، و سرانجام با لطف و کرم خود خاکسارانه موافقت می‌کند که تاج بر سر بگذارد. و آن‌وقت ... و آن‌وقت همچون گذشته بر ما فرمان می‌رانَد.

واراتینسکی: ولی الآن یک ماه می‌گذرد که او با خواهرش در گوشهٔ صومعه نشسته و انگار به دنیا پشت کرده. نه بطریق و نه نمایندگان اشراف نتوانسته‌اند او را نرم کنند. نه به اندرزهای پراشک و زاری اعتنا می‌کند، نه به التماس و شیون کلّ مسکو و نه به نظر «شورای بزرگ»[1]. بیهوده به خواهرش تمنا می‌کردند که باریس را با دعای خیر بر تخت بنشاند؛ ملکهٔ پارسا و غم‌زده مانند خود باریس

---

۱. شورای نمایندگان مردم سال ۱۵۹۸ در روسیه نسبت به شوراهای قبلی نمایندگان بیشتری داشت و به همین دلیل به شورای بزرگ معروف شده بود. ــ م.

سرسخت و انعطاف‌ناپذیر است. لابد خود باریس این روحیه را در او دمیده. اگر حاکم براستی از دردسرهای مملکت‌داری به تنگ آمده باشد و بر تختِ بدون صاحب ننشیند چه؟ نظرت چیست؟

شویسکی: به گمانم در آن صورت خون ولیعهد خردسال بیهوده بر زمین ریخته شد. یعنی دیمیتری هنوز می‌توانست زنده باشد.

واراتینسکی: چه جنایت وحشتناکی! نمی‌دانم، واقعاً باریس بود که ولیعهد را از بین برد؟

شویسکی: چه کس دیگری می‌توانست این کار را کرده باشد؟ چه کسی بیهوده چپچوگوف را به سوی خود می‌کشید؟ چه کسی هر دو بیتیگوفسکی[1] ــ پدر و پسر ــ را همراه کاچالوف فرستاد؟ من به اوگلیچ[2] فرستاده شدم تا همان‌جا دربارهٔ این ماجرا تحقیق کنم، وقتی من به آنجا رسیدم، نشانه‌ها هنوز تازه بود. تمام مردم شهر شاهد جنایت بودند. در بازگشت می‌توانستم فقط با یک کلمه جنایتکار را رسوا کنم.

واراتینسکی: پس برای چه نیست و نابودش نکردی؟

شویسکی: اعتراف می‌کنم در آن زمان او ذهن مرا با آرامش خود و وقاحت غیرمنتظره‌اش آشفته کرد. حق‌به‌جانب به چشمهای من خیره شده بود، پرس‌وجو می‌کرد، از جزئیات خبر می‌گرفت و من

---

۱. به گفتهٔ اکثر منابع تاریخی، میخاییل بیتیگوفسکی، از صاحب‌منصبان روسیه در سدهٔ شانزدهم میلادی، از برنامه‌ریزان قتل ولیعهد دیمیتری در اوگلیچ در سال ۱۵۹۱ بود. او بلافاصله پس از قتل، به همراه پسرش دانیل، و درباری دیگری به نام کاچالوف گرفتار انبوه مردمی شد که خشمگین از کشته شدن ناجوانمردانهٔ ولیعهد خردسال، آنان را همان‌جا به قتل رساندند. ــ م.

۲. شهری باستانی در ایالت یاروسلاؤل روسیه، که دیمیتری، پسر تزار فیودور، در کودکی در آنجا به قتل رسید. می‌گویند این قتل به دستور باریس گادونوف انجام شد تا راه برای به سلطنت رسیدن خودش باز شود. ــ م.

در حضور او همان حرفهای ابلهانه‌ای را تکرار کردم که خـودش آنها را در گوشم خوانده بود.

واراتینسکی: چندان شرافتمندانه نیست، شاهزاده.

شویسکی: چه می‌توانستم بکنم؟ همه‌چیز را به فیودور بگویم؟ ولی تزار همه‌چیز را از دریچهٔ چشم گادونوف می‌دید، همه‌چیز را بـا گوشهای او می‌شنید. حتی اگر می‌توانستم او را قانع کنم، باریس بلافاصله نظر او را تغییر می‌داد و بعد مرا به گـوشهٔ پـرتی تـبعید می‌کردند و در فرصت مناسبی، مانند عـمویم، پـنهانی در زنـدان دورافتاده‌ای جانم را می‌گرفتند. نمی‌خواهم خودستایی کـنم، ولی در جای خود از هیچ مجازاتی باک ندارم، ترسو نیستم، ولی احمق هم نیستم که بیهوده سرم را بالای دار ببرم.

واراتینسکی: چه جنایت وحشتناکـی! حـتماً پشـیمانی نـاراحـتش می‌کند، حتماً خون کودک بی‌گناه مانع می‌شود که پا بر تخت شاهی بگذارد.

شویسکی: بر تخت هم پا می‌گذارد! باریس از این کمرویی‌ها ندارد! چه افتخاری برای ما و برای کل روسیه! بردهٔ دیروزی، تاتار، داماد مالیوتا[1]، دامادِ دژخیمی که خودش هم به‌قدر کفایت دژخیم است، تاج ماناماخ[2] را بر سر خواهد گذاشت و حـمایل او را بـه دوش خواهد انداخت ...

واراتینسکی: بله، اصل و نسب شایسته‌ای ندارد. ما از او بالاتریم.

شویسکی: بله، این‌طور به نظر می‌رسد.

---

۱. مالیوتا اسکوراتوف، فرمانده گارد مخصوص ایوان مخوف، که بـنا بـر روایـات همهٔ احکام سنگدلانهٔ تزار را به اجرا درمی‌آورد. نام مـالیوتا بـرای روس‌هـا نـماد دژخیم است. ــ م.

۲. ولادیـمیر مـاناماخ، از فـرمانروایـان بـزرگ روسـیهٔ کـی‌یفی در اوایـل سـدهٔ دوازدهم میلادی. ــ م.